**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **دوشنبه : 11/11/1395**

13951111- بیان مرحوم خویی; در رد روایت ابو بصیر به نقل از صفار

**بیان مرحوم خویی; در رد روایت ابو بصیر به نقل از صفار**

راجع به روایت ابی بصیر در بحث قصاص ورثه نسبت به میتی که مالی ندارد که بتوان دیون میت را اداء نمود، بحث­هایی بیان شد. روایت ابی بصیر دو نقل داشت که یک نقل آن از طریق صفار و نقل دیگر از غیر طریق صفار بود. یک بحث این روایت مربوط به وحدت و یا تعدد این روایت بود و در جلسه گذشته به این نتیجه رسیدیم که اگر نگوییم این روایت اطمینانا یک روایت است، لا اقل اطمینان به تعدد آن نیز وجود ندارد فلذا باید این روایت را در حکم واحد دانست. لکن بعد از آنکه ما این نقلها را یک روایت دانستیم، نسبت به این روایات چگونه باید مشی نماییم؟

از عبارت مرحوم آقای خویی; استفاده می­شود، نقلی که مربوط به صفار ( یعنی همان نقل مستند شیخ; در نهایه ) است، اطمینان خطا و اشتباه نسبت به آن وجود دارد. از مجموع کلمات ایشان استفاده می­گردد که این اطمینان ناشی از چند جهت است، یعنی با ضمیمه شدن چند جهت، این اطمینان حاصل می­شود که در نقل صفار[[1]](#footnote-1) اشتباهی رخ داده است.

ایشان می­فرماید: تنها دلیل توقف قصاص بر ضمان، نقل صفار می­باشد. عبارت آقای خویی; همراه با توضیح آن چنین است:

**و لکنّها مضطربة المتن و من المطمأن به وقوع الغلط فی النسخة، أو الاشتباه فی النقل، فإنّ هذه الروایة رواها الشیخ بإسناده عن** **محمّد بن أحمد بن یحییٰ، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن أسلم الجبلی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر. و رواها أیضاً بإسناده عن یونس، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، قال: سألت أبا عبد اللّٰه (علیه السلام) عن رجل یقتل و علیه دین و لیس له مال، فهل لأولیائه أن یهبوا دمه لقاتله و علیه دین؟ قال: «فقال: إنّ أصحاب الدین هم الخصماء للقاتل، فإن وهب أولیاؤه دمه لقاتله ضمنوا الدین للغرماء، و إلّا فلا**[[2]](#footnote-2)**» و رواها الصدوق فی الفقیه بإسناده عن محمّد بن أسلم الجبلی مثله. و علی ذلک فلم تثبت الروایة الأُولی**[[3]](#footnote-3)

ایشان ظاهرا با ضمینه کردن مجموعه­ای از قرائن، غلط بودن این روایت را نتیجه می­گیرند. نکته اول ایشان اضطراب متن روایت صفار است. نکته دوم اینکه اکثر نقلها بر خلاف نقل صفار می­باشد، یعنی دو نقل شیخ; در تهذیب و یک نقل صدوق; در فقیه با این نقل معارض هستند. ایشان توضیحی نسبت به این اضطراب متن نداده­اند لکن ممکن است مراد ایشان از این اضطراب همان اضطراب موجود در کلام صاحب جواهر; ( تفریع ) باشد[[4]](#footnote-4) و یا ممکن است مراد از آن، خلل موجود در روایت باشد[[5]](#footnote-5) که موجب می­گردد ما در

معنا کردن روایت با مشکل مواجه شویم. آن خلل عبارت **«فإن وهبوا أولیاؤه دیة القاتل»** می­باشد؛ زیرا ظاهر اولیه این است که **اولیائه** فاعل **وهبوا** است، در این صورت مشکل این عبارت، ضمیر موجود در **وهبوا** بوده که مانع از فاعل قرار دادن **اولیائه** می­گردد. نسبت به این مشکل چه باید کرد؟ آیا می­توان گفت ضمیر موجود فاعل، و **اولیائه** بدل از آن می­باشد؟ و یا آیا می­توان گفت این کلام بنا بر لغت **اکلونی البراغیث** است؟ احتمال دیگری که نسبت به این عبارت وجود دارد این است که این کلام را به نحوی دیگر معنا کنیم که در این صورت تقریبا از بحث ما خارج خواهد شد، به این صورت که عبارت را به شکل **فإن وهبوا أولیاؤَه** بخوانیم. ابوی در حاشیه کتاب تهذیب خود از بعض نسخ مخطوطات **اولیائَه** را به فتح همزه نقل کرده­اند.

مرحوم مجلسی; در ملاذ الاخیار فرموده است:

**قوله علیه السلام: فإن وهبوا یحتمل أن یکون الضمیر المرفوع راجعا إلی أصحاب الدین، و یکون" أولیاؤه" مفعولا، أی أولیاء المیت، أی إن وهب أولیاء الدین الدیة لأولیاء المیت، فهبة أولیاء المیت جائزة.**

یعنی سوال این است که آیا اولیاء میت حق دارند دیه را ببخشند؟ که طبق این احتمال امام7 می­فرماید: اصحاب الدین نسبت به قاتل حقی دارند. اگر اصحاب الدین از حق خود رفع ید کرده و دیه را به اولیاء دم ببخشند، در اینجا اولیاء دم می­توانند دیه را به قاتل هبه نمایند. ایشان در ادامه احتمال دیگری را مطرح می­کنند که این روایت به صورت معمول به آن صورت معنا می­شود. ایشان می­فرماید:

**و یحتمل أن یکون" أولیاؤه" بالرفع بدلا من الضمیر المرفوع، و المراد أن وهب أولیاء الدین دیة القاتل للقاتل فجائز.**

ایشان ذیل روایت را نیز به این صورت معنا می­کند:

**قوله علیه السلام: و إن أرادوا القود أی: إن لم یهب أولیاء الدین- بقرینة المقابلة- و أرادوا، أی: أولیاء المیت القود**[[6]](#footnote-6)**.**

یعنی: در این صورت اولیاء دم باید دین میت نسبت به صاحب الدین را تضمین کرده و بعد قصاص نمایند و بدون ضمانت حق قصاص ثابت نخواهد بود.

بنابراین ممکن است مراد آقای خویی; از اضطراب متن روشن نبودن اعراب این کلمه باشد.

**اشکال استاد**

لکن همانطور که سابقا نسبت به **تفریع** موجود در کلام صاحب جواهر; عرض کردیم، حق این است که اضطرابی وجود ندارد. احتمال دوم نیز احتمال بسیار بعیدی می­باشد زیرا اولا، فعل **وهب** به طور معمول[[7]](#footnote-7) دو مفعولی نیست بلکه گفته می­شود **وهبت لزید درهما**. و ثانیا اگر بخواهیم فاعل **فَإِنْ وَهَبُوا أَوْلِیَاؤُهُ** را اصحاب الدین و فاعل **فان ارادوا القود** را اولیاء دیه بگیریم، لازم می­آید که فاعل آنها مختلف باشد که تکلفات بسیار لازم خواهد آمد.

بنابراین احتمال عمده این است که **وهبوا** تصحیف **وهب** باشد کما اینکه در نقلهای دیگر نیز **وهب** بیان شده است. فلذا اگر نتوانیم در اینجا ملتزم به لغت **اکلونی البراغیث** شویم باید بگوییم در اینجا اشتباهی رخ

داده و این کلمه تبدیل به **وهبوا** شده است. بنابراین بسیار مستبعد است که بگوییم اضطراب متن به جهت کلمه **فان** **وهبوا** می­باشد[[8]](#footnote-8).

اما نسبت به کثرت نقلی که مرحوم خویی; به آن اشاره کردند عرض می­کنیم، اولا یک بحث کلی در کلمات فقهاء در رابطه با دوران امر بین زیاده و نقیصه وجود دارد که در بسیاری از موارد فقهاء گفته­اند عبارت کامل اصیل بوده و نسبت به عبارت ناقص سقط رخ داده است، زیرا سقط طبیعی بوده و در بسیاری از موارد صورت می­پذیرد اما نسبت به اضافه شدن وجه متعارفی وجود ندارد. لکن ما به طور کلی این قاعده را قبول نداریم یعنی نمی­توان گفت در دوران امر بین زیاده و نقیصه این اصل وجود دارد که باید به وجود نقصان در نقیصه حکم کرده و عبارت مشتمل بر زائد را اصیل دانست. چون در بسیاری از موارد نسبت به زیاده نیز عواملی وجود دارد و چنین نیست که زاید شدن عبارت طبیعی نباشد بلکه در بسیاری از موارد زاید بودن عبارت طبیعی است[[9]](#footnote-9). لکن در ما نحن فیه چه نکته عقلائی نسبت به اضافه شدن عبارت **فَجَائِزٌ وَ إِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ فَلَیْسَ لَهُمْ ذَلِکَ حَتَّی‏ یَضْمَنُوا الدَّیْنَ‏ لِلْغُرَمَاءِ** وجود دارد؟

اشتباهی که از افراد صادر می­شود امر طبیعی و منطقی می­باشد و انسان هر چیزی را با هر چیز دیگری اشتباه نمی­کند، بلکه روند اشتباه بر اساس بعض اصول مشخصی رخ می­دهد. اضافه شدن بی­دلیل **فَجَائِزٌ وَ إِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ فَلَیْسَ لَهُمْ ذَلِکَ حَتَّی‏ یَضْمَنُوا الدَّیْنَ‏ لِلْغُرَمَاءِ** طبیعی به نظر نمی­رسد[[10]](#footnote-10). در اینجا می­توان گفت این عبارت حدودا یک سطر می­باشد و این احتمال وجود دارد که در هنگام نوشتن چشم نویسنده از یک سطر به سطر دیگر جهش داشته و لذا این عبارت سقط شده است. این احتمال بسیار طبیعی می­باشد. از آنجا که در هنگام نوشتن چشم ناسخ از بالا به پایین حرکت می­کند در موارد بسیاری (به خصوص در جایی که عبارت سقط شده حدود یک سطر باشد) این احتمال وجود دارد که چشم ناسخ از سطر قبلی به سطر بعدی برود فلذا با در نظر گرفتن فاصله حرکتی چشم این احتمال بسیار طبیعی خواهد بود که یک سطر در هنگام نسخه برداری ساقط شده باشد. به عبارت دیگر نباید به مقدار و حجم عبارت سقط شده نگاه کرد و گفت چگونه ممکن است این عبارت ساقط شده باشد! بلکه باید به فاصله جغرافیای آنها توجه کرد. یعنی اینگونه

نیست که در نگاه کردن به سطور، ابتدا تا انتهای خط خوانده شود و بعد از خواندن، چشم به ابتدای سطر بازگشته و به خط بعدی برود، بلکه چشم در هنگام خواندن پرش دارد و با پرش عبارتها را می­خواند فلذا طبیعی است که در پرش چشم، یک سطر دیده نشود[[11]](#footnote-11). بنابراین به نظر می­رسد که در اینجا سقط رخ داده است.

البته نکته­ای در اینجا وجود دارد که ممکن است معارض این مطلب باشد، و آن تکرر نقل نقیصه می­باشد. زیرا شیخ صدوق; از محمد بن اسلم و شیخ طوسی; به دو نقل دیگر، نقیصه را نقل نموده­اند و بعید است که در هر یک از این سه نقل سقط رخ داده باشد فلذا امکان دارد که این سه نقل معارض با آن تلقی شود.

لکن به نظر می­رسد این نکته، معارض نباشد چرا که امکان دارد آن سه نقل از یک منبع نقل شده باشند. نسبت به نقل شیخ صدوق; از محمد بن اسلم کاملا این احتمال وجود دارد که آن از کتاب نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گرفته شده باشد که به تصریح صدوق; در مقدمه فقیه این کتاب یکی از منابع ایشان است[[12]](#footnote-12) و ما دلیلی بر این مطلب نداریم که وقتی نام شخصی در ابتدای سند کتاب فقیه می­آید صاحب کتاب است؛ چرا که ایشان در انتهای کتاب یعنی در مشیخه نیز نفرموده که من روایت را از کتاب کسی نقل می­کنم که به نام او آغاز می­نمایم، برخلاف تهذیب که متذکر این نکته شده است. بنابراین این احتمال وجود دارد که ایشان این روایت را از کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری اخذ کرده باشند.

اما نسبت به کتاب تهذیب عرض می­شود که در کتاب تهذیب دو نقل وجود دارد که یکی از نقلها با یونس و نقل دیگر هم با محمد بن احمد بن یحیی آغاز می­شود. اولا ممکن است این اشکال و این سقط در بعض نسخ یونس اتفاق افتاده باشد که آن کتاب هم در اختیار شیخ; و هم در اختیار محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بوده باشد. یعنی ممکن است منشأ این نقلها بعض نسخ کتاب یونس بن عبد الرحمن باشد. ثانیا در بحث تهذیب به این نکته اشاره نموده­ایم که یکی از روشهایی که در تهذیب هم شایع است اخذ به توسط می­باشد فلذا این احتمال وجود دارد در نقلی که یونس در صدر سند واقع شده آن هم از کتاب محمد بن احمد بن یحیی اخذ شده باشد. یعنی احتمالا همه این نقلها به کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری باز می­گردد، به این صورت که ایشان در هنگام برداشتن این روایت از کتاب یونس بن عبد الرحمن دچار اشتباه شده و این اشتباه ایشان به کتاب صدوق; و به تهذیب سرایت کرده است. این احتمال طبیعی بوده و غیر طبیعی نیست. هر چند نسبت به این نقلها احتمال تعدد نیز وجود دارد و ما در صدد نفی احتمال تعدد نیستیم.

با توجه به مجموع نکاتی که تا کنون بیان شد اگر کسی مطمئن شود که در اینجا سقطی رخ داده، **فبها و نعمت** کما اینکه این کلام بعید نبوده و ادعای سقط آن جزاف نیست. اما اگر کسی ظن قوی به وقوع سقط داشته و در بحث نسخه یابی و تمییز نسخه صحیح کتاب از غیر صحیح [ باب علم را منسدّ بداند، در این صورت ] انسداد صغیر حکم به حجیت ظن خواهد کرد. این مبنا هم بعید نبوده و احتمال دارد ما طبق آن مشی کنیم. طبق این دو مبنا حجیت روایت صفار ثابت خواهد شد. اما اگر کسی هیچیک از این دو مبنا را

اختیار نکرد و نتوانست نقل صحیح را تشخیص دهد، در این صورت روشن نخواهد شد که روایت ابی بصیر به چه نحوی وارد شده است فلذا از درجه اعتبار ساقط می­گردد.

بنابراین اینکه آقای خویی; فرمودند ما اطمینان به وقوع خطا داریم مبتنی بر یکی از امور ذیل است: یا باید بگوییم متن اضطراب دارد؛ که ما این کلام را نپذیرفتم. و یا باید قائل به تعدد این نقلها شویم؛ لکن برای ما تعدد این نقلها ثابت نیست بلکه این احتمال وجود دارد که این نقلها به یک امر واحد بازگشت نمایند. بنابراین اطمینان به وقوع خطای نسخه بسیار مشکل است به خصوص اینکه شیخ طوسی; نیز در عبارت اولشان[[13]](#footnote-13) بر طبق همین نقل صفار فتوا داده­اند. عبارت شیخ; چنین بود:

**و إن قتل إنسان و علیه دین، وجب أن یقضی ما علیه من دیته، سواء کان قتله عمدا أو خطأ. فإن کان ما علیه یحیط بدیته، و کان قد قتل عمدا، لم یکن لأولیائه القود**[[14]](#footnote-14)**، إلّا بعد أن یضمنوا الدّین عن صاحبهم. فإن لم یفعلوا ذلک، لم یکن لهم القود علی حال**[[15]](#footnote-15)**، و الا فلا**[[16]](#footnote-16)

این تعبیر **و الا فلا** و نیز عبارت **فإن لم یفعلوا ذلک، لم یکن لهم القود** دقیقا همان عبارت روایت ابی بصیر است که شیخ; به بعضی از قسمتهای محذوف آن تصریح نموده تا عبارت واضح­تر شود. بنابراین نقل نهایه نیز مؤید صحت نقل صفار از ابی بصیر است. با توجه به این بیانات ادعای اطمینان به اشتباه بودن نقل صفار هیچ وجهی نداشته و چه بسا اطمینان و یا لا اقل ظن قوی به وقوع سقط وجود داشته باشد، و با توجه به اینکه در باب تشخیص عبارت صحیح از سقیم، ظن معتبر است، باید اخذ به ظن نماییم. عبارت مرحوم خویی; ذیلی دارد که اکنون آن را بیان و معنا کرده و توضیح آن را به جلسه بعد موکول می­نماییم. عبارت ایشان چنین است:

**و علی ذلک فلم تثبت الروایة الأُولی، و لو صحّت کانت معارضة بما رواه الشیخ و الصدوق**

ایشان می­فرمایند: اگر اینها یک روایت نبوده و ما آن عبارت اول را هم تصحیح کرده و بگوییم این دو نقل، دو روایت مجزا هستند که یکی از آنها توسط صفار و دیگری توسط محمد بن احمد بن یحیی نقل شده است، و همچنین اگر هر دو را از جهت نسخه نیز تصحیح کرده و آنها را مستقل بدانیم نه آنکه یکی از آنها را به دیگری ارجاع دهیم، در این صورت این دو روایت با هم تعارض خواهند داشت و با تعارض آنها این روایت صلاحیت استناد پیدا نکرده و نمی­توان به آن استدلال نمود. لکن ما سابقا بیان کردیم که بین این روایت جمع عرفی وجود دارد. ان شاء الله توضیح این مطلب را در جلسه بعد عرض خواهیم کرد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. نقل صفار چنین است: فَإِنْ وَهَبُوا أَوْلِيَاؤُهُ دِيَةَ الْقَاتِلِ فَجَائِزٌ وَ إِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ فَلَيْسَ لَهُمْ ذَلِكَ حَتَّى‏ يَضْمَنُوا الدَّيْنَ‏ لِلْغُرَمَاءِ وَ إِلَّا فَلَا. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص312 [↑](#footnote-ref-1)
2. در نقل ابن مسکان بحث ان ارادوا القود وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-2)
3. مباني تكملة المنهاج، جموسوعة، ص: 165 - 166 [↑](#footnote-ref-3)
4. نعم الخبر المزبور مختلف المتن باعتبار فرقه بين الهبة و بين القود، فجوز للوارث الأول دون الثاني، و هما معا مشتركان في تفويت حق الدين، بل و باعتبار قوله (عليه السلام) فيه: «إن أصحاب الدين هم الخصماء» المناسب لتفريع عدم جواز الهبة. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج، ص: 314 [↑](#footnote-ref-4)
5. ممکن است نام این وجه را نیز اضطراب و یا امر دیگری قرار دهیم. [↑](#footnote-ref-5)
6. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج، ص: 230 [↑](#footnote-ref-6)
7. هر چند ممکن است گفته شود در معنای کلمه وهب، اعطاء اشراب و تضمین شده و لذا دو مفعولی می­باشد. لکن تکلفاتی در این احتمال وجود دارد. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوال: آیا آن کلامی که از ابوی بیان فرمودید، نمی­تواند ملاک قرار گیرد؟ پاسخ: نخیر بلکه آن اعراب بنابر فهم ناسخ است که او از این عبارت همانند مرحوم مجلسی; برداشت کرده است. اینگونه اعرابها اصلا حجیت ندارد و نمی­توان گفت این اعرابها اصیل و قدیمی می­باشد و روشن نیست که در املاء نیز به اعراب­گذاری توجه شده باشد. البته در جایی که تصریح به این نکته شود ( کما اینکه در بعض موارد به این نکته تصریح شده که به خط شیخ; چنین بیان گردیده ) اشکالی وجود ندارد اما به نحو کلی نمی­توان قائل به این کلام شد. بنابراین اینکه ناسخ اولیائَه را به فتح ضبط کرده ناشی از عنایت و توجه اوست لکن نمی­توان گفت این توجه ناشی از نقل قدماء و یداً بیدٍ می­باشد بلکه حتی اگر مولف اعرابی را ذکر نماید آن هم دلالت بر مطلبی نخواهد داشت. بنده در تصحیح کامل الزیارات نسخ مختلفی از کامل الزیارات را در اختیار داشتم. در آن نسخ اعراب گذاری­ها به حدی مختلف بود که اصلا نمی­شد به آنها اعتماد کرد. فلذا بناء بنده در آنجا بر این بود که اختلافات اعرابی را ذکر نکنم. [↑](#footnote-ref-8)
9. حاج آقا در قسمتی از کتاب النکاح عوامل زاید بودن را مفصلا بحث کرده­اند که در بعض موارد عوامل زیاده به صورت طبیعی وجود دارد و چه بسا عوامل زیاده از عوامل نقص طبیعی­تر باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوال: ...؟ پاسخ: اینجا بحث نقل به معنا نیست و تفاوت این دو عبارت معنوی نمی­باشد بلکه کاملا متفاوت از یکدیگر هستند. یکی از عوامل زیاده همانطور که شما ذکر کردید، نقل به معناست فلذا ما در لا ضرر و لا ضرار علی مومن این احتمال را مطرح کرده­ایم که ممکن است کلمه علی مومن از باب نقل به معنا باشد یعنی به این جهت که گمان شده این روایت در مقام بیان حقوق مومن می­باشد اضافه گردیده است. همچنین در نقل لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام این احتمال وجود دارد که این روایت از روایاتی است که در صدد بیان قوانین اسلام می­باشد و به جهت وجود نظائری مانند لا رهبانیة فی الاسلام کلمه فی الاسلام اضافه شده است. لکن در ما نحن فیه این احتمال بُعد دارد.

سوال: آیا نمی­توان این جمله تفسیری از جانب راوی باشد؟ پاسخ: نخیر در صدر روایت آمده اگر کسی دیه را بخشید چنین حکمی دارد لکن این ربطی به قود ندارد و این دو ، دو حکم اجنبی از یکدیگر می­باشند.

سوال: سابقا فرموده بودید که این احتمال وجود دارد که عبارت اصلی یک چیز دیگر بوده و در هر دو نقل سقطی رخ داده باشد؟ پاسخ: بله سابقا ما یک بیانی داشتیم، لکن لازمه آن کلام این بود که بگوییم نسبت به هر دو نقل سقط رخ داده که این احتمال نیز بسیار مستبعد می­باشد. عبارتی که سابقا بیان کردیم به این صورت بود:

ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمنوا الدیه للغرماء و ان وهبوا دیه القاتل فجائز و ان ارادوا القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء و الا فلا.

طبق این بیان عبارت سه صورت را شامل می­شد که هر یک از این نقلها متعرض دو صورت شده و در هر دو سقط رخ داده است. این بیان با اینکه یکی از سقطها را طبیعی می­کند اما فی المجموع طبیعی نیست. بنابراین آن احتمالی که سابقا بیان کردیم چندان احتمال به جایی نبود. [↑](#footnote-ref-10)
11. مثلا در سنجش فاصله هوایی میان تهران به مشهد نباید با ملاحظه راه پر پیچ و خم زمینی، مقدار فاصله هوایی را نیز 990 کیلومتر دانست، چرا که حرکت هواپیما مستقیم است. ما نحن فیه نیز چیزی شبیه به این امر می­باشد.

سوال: نسبت به و الا فلا نیز نقیصه وجود دارد؟ پاسخ: نخیر این کلمه در همه نقلها وجود دارد البته در یک نقل ضمنوا و در نقل دیگر حتی یضمنوا وارد شده است که این اختلاف چندان اهمیتی ندارد. [↑](#footnote-ref-11)
12. و جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِيِّ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِّ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى- وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ.... من لا يحضره الفقيه، ج، ص: 3 [↑](#footnote-ref-12)
13. شیخ; در نهایه دو عبارت دارد که عبارت اول ایشان طبق نقل صفار است. [↑](#footnote-ref-13)
14. در اینجا تعبیر به قود شده و به قصاص تعبیر نشده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص: 309 [↑](#footnote-ref-15)
16. استاد معظم در نقل کلام شیخ; عبارت و الا فلا بیان نمودند، لکن در نهایه چنین عبارتی وجود ندارد. (مقرر) [↑](#footnote-ref-16)